حقوق انسانی در بطن حقوق شرعی

تصویر انسان کنونی و حقوق او در معرفت شناسی جهان مدرن و پیش فرضهای انسان شناسانه ، مهمترین و شاخص ترین وظیفه اصحاب و دانشمندان حوزه علوم انسانی است.

تا زمانی که تصویر نزاع حقوق و تکالیف بشر در یک قالب مشخص به صورت انسان سنتی و انسان مدرن آشکار نشود قدم گزاردن در جاده پرپیچ و خم تاریخ بشر و شناخت حقوق انسان در چارچوب عرف زمانه به آسانی قابل فهم نخواهد بود.

پرسش های متعدد درباره انسان کنونی و تعریف و ابعاد وجودی انسان در قلمرو حقوق و تکالیف ، به راستی دغدغه هر متفکر و اندیشمندی است که در حوزه فلسفه حقوق به پژوهش می پردازد.

اینکه با کدام مبانی انسان شناختی و با کدامین تعریف از حق و تکلیف و شناخت جایگاه آن در حوزه رفتار انسانی به پژوهش بپردازیم ، در نتیجه کار تاثیر گذار خواهد بود.

اما اساسی ترین و بنیادی ترین پرسشی که امروزه انسان مدرن از خود می پرسد این است که آیا به راستی بین انسان مدرن و امیال و خواسته های او و انسان سنتی تفاوات ماهوی وجود دارد؟

آیا در جهان خارج موجودی به نام انسان سنتی و انسان مدرن ما به ازای خارجی دارد و یا اینکه صرف تسمیه و نام گذاری است؟ وهنگام تطبیق احکام حقوقی بر آنها مشخصا چه خصوصیتی از آن باید مد نظر قرار گیرد.؟ و در زمان تعارض بین حقوق و تکالیف و بین خود حقوق و خود تکالیف کدام یک مقدم است؟

وبسیاری از مسائل و پرسش های دیگر که می تواند در آشکار شدن محل نزاع ما را یاری می رساند. و سپس به تصویر محل نزاع در حیطه رفتار انسانی و حقوقی وی که از نقل به ما رسیده است ، بپردازیم.

اما وجه مشخصه انسان مدرن چیست؟ که وی را به این صفت متصف می سازیم؟ شاید بتوان این گونه عنوان نمود که نقش مسائل و موضوعاتی که در گذشته مستقلا موضوع برای افعال انسانی قرار نمی گرفته است را به عنوان مسائل جدید و مستحدثه در مورد اتصاف به افعال انسانی قلمداد نمود.

امروزه مفاهیمی همچون توسعه ، ارتباطات ، سینما ، مدرنیسم ، پست مدرنیسم ، روان شناسی ، جامعه شناسی ، فلسفه علوم ، و بسیاری از مباحث دیگر تعریف مختص به خود را می طلبد و حقیقتا انسان گذشته دغدغه ای نسبت به این مسائل نداشته و تنها در پی کسب نیازهای اساسی خود بوده است.

مفاهیم روان شناختی که موضوع برای چرایی رفتار قرار داده شده است ، از انسان امروزی تعریفی دارد که در زمان گذشته به این تعریف شناخته شده نبوده است. قواعد و ضوابطی که خانواده در گذشته دارا بوده است با ضوابطی که امروز در خانواده ها حاکم است تفاوت بنیادی دارید.فرزندان امروز خود را واجد حقوقی می دانند که در گذشته شاید به تصور نمی آمد و پدیده ای کاملا ناشناخته بود.اینکه فرزندان عصر حاضر برای هر پدیده ای توضیح و توصیفی از والدین خود می خواهند و ارتباط های گوناگون در حوزه ارتباطات و شبکه های مجازی و اجتماعی خود را محق به حقوقی میدانند که در گذشته ، پرسش و اندیشه درباره آن امری بیهوده می نموده است. به همین صورت جوامع بشری نیز به همین منوال دچار تغییرات اساسی شده است. به طوری که در اجتماع حاضر در پی ظهور حوادث جدید به خصوص در حوزه سیاست و حقوق زنان و به طور کلی علوم انسانی ، مسائل و اصولی بنیاد نهاده شده است که قطعا در گذشته مورد پرسش انسان سنتی قرار نمی گرفت.

انسان گذشته اوقات فراغت خود و کار خود را طوری می گذراند که امروزه ما به طور کلی از آن صورت و نحوه تنظیم مراتب آن متفاوتیم.تنهایی انسان مدرن ، تعریف جدیدی از تنهایی است و او دغدغه های دیگری دارد ، مدرنیسم سیطره بلامنازعی بر تمامی افکار این انسان مدرن انداخته است و مفاهیم پست مدنیستی نیز او را به سوی خود می خواند.

خانواده امروز جایگاه متفاتی به لحاظ بینشی و ارزشی از انسان عصر قدیم دارد.تحصیل ، خانواده، فرزند و پدر و مادر در جهان کنونی مفاهیم و ماهیات خاص خود را در ارتباط با یکدیگر به وجود آوره اند.

پس حقیقتا انسانی به نام انسان مدرن و انسان سنتی وجود خارجی ومابه ازای خارجی به لحاظ معرفت شناسی انسانی در حوزه رفتار انسانی دارد.

حال به این پرسش اساسی باز می گردیم که آیا در صورت تفاوت انسان جدید و قدیم در شکل ویژه و سبک ویژه برای زیستن ، می توان هر کدام را در حوزه حقوقی بر ایشن اجرا نمود؟ این پرسش در واقع بازگشت به این نکته اساسی است که فلسفه حقوق چیست؟ و به دنبال کدام دغدغه و نیاز انسانی به وجود آمده است.در چنین شرایط و در هر زمانی ضرورتا تمامی انواع حقوق در جوامع باید مبتنی بر عرف و شرایط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی هر جامعه ای باشد.به طوری که اگر از این امر غفلت شود در نتیجه قانونی که اجرا می شود ، عنایت به شرایط خاص محیطی نداشته و چه بسا غیر قابل اجرا بوده و ضمانت اجرایی نداشته باشد.

قوانین عرفی عصر قدیم را می توان با استناد به نیاز انسان عصر جدید به قوانین و حقوق جدید و شرایط خاص در بستر اجتماعی جدید را پایه ریزی نمود. زیرا ضابطه در عرف همان بنای عقلا در هردوره ایست در نتیجه این نیاز به ذات عرف قابل تشخیص خواهد بود .

اما در قوانینی که از سوی شارع و با دلیل قطعی همانند نص ، احکامی در شریعت اسلامی وارد شده است و به ظاهر با برخی مقرارات عصر مدرن در تزاحم و تعارض است با چه رویکردی می توان رفتار کرد؟

از یک سو قوانین با روح انعطاف پذیری و قابلیت تغییر در شرایط خاص ، خود را به ما می نمایاند و از سوی دیگر دلیل قطعی شرعی بر خلاف روح این قوانین ما را ملزم به اجرای دلیل شرعی می نماید.

اما اینکه برخی ظواهر به همرا برخی نصوص و روایات متواتره و یا خبر واحد را در یک جزوه ای جمع آوری نموده و با برخی امور ظن آور مبتنی بر این گونه ظواهر و عدم توجه به درایت و صرف روایت ، نام آن را حقوق اسلامی بگذاریم گره ای از حل این مشکل باز نخواهد کرد بلکه مشکل کار را صد چندان خواهد نمود . زیرا در سایر حوزه های فکری نیز این تطبیق صورت گرفته و اصل و اساس علم بشری را زیر سوال خواهد برد.بلکه قبل از آن باید قوانین تغییر پذیر و ثابت حقوقی را از یکدیگر منفک نمود و سپس نام شرعی بر آن نهاد چون حیثیت و لحاظ ثبات در احکام شرعی متعلق علم اسلامی است و تا هنگامی که این امر ثابت نشود این انفکاک به صورت علمی و شرعی صورت نخواهد گرفت.

به نظر می رسد به مشکل ترین قسمت مورد بحث که همان تفیک قوانین ثابت و متغییر باشد برخورده ایم که اگر این راه هموار شد و ملاک این نوع قوانین شناخته شد ، آن گاه می توان نصوص قطعی و البته تاریخی را حمل بر عرف زمان و شرایط خاص تاریخی خود نمود.

به عنوان نمونه می توان به آیه282سوره بقره اشاره نمود که مجمع بین یک مبحث حقوق و مباحث مربوط به حقوق بانوان می باشد.در بخشی از این آیه کریمه چنین آمده است ((واستشهودا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من شهدا ان تضل احدیهما فتذکر احدایهما الاخری)) و دو گواه از مردانتان را به گواهی بطلبید پس اگر دو مرد نبودند مردی را با دو زن از میان گواهانی که به آنان رضایت دارید گواه بگیرید که اگر یکی از آنان فراموش کرد دیگری به یادش بیاورد.

این آیه دلالت بر این مطلب دارد که ارزش شهادت زن نصف ارزش شهادت مرد است . در استدلال به این آیه بر دو مطلب اشاره شده است 1: ارزش شهادت زن نیمی نصف ارزش شهادت مرد است .2: علتی که در انتها آمده است مبنی بر اینکه فراموشی از ذهن زن عامل شهادت در نفر از آنان شده است.

در سایر نصوص قران به این وضوح در مورد شهادت زنان بحث نشده است و حکم حقوقی صریح مترتب آن نشده است.

پس نمونه بسیار خوبی برای بحث پیرامون یک مبحث حقوقی و به خصوص شهادت زنان است. نکته ای که مسئله را پیچیده ساخته است علتی است که پس از بیان حکم در آیه آورده شده است؛ چه بسا اگر این علت نبود به همین محل یعنی شهادت گرفتن هنگام نوشتن دین تخصیص می خورد و علتی برای تعمیم حکم برای سایر مباحث حقوقی باقی نمی ماند. مع الوصف در این آیه به علت آن اشاره شده که همان فراموشی زن است. و به قول علما العله تعمم وتخصص علت تعمیم و تخصیص می دهد پس علت می تواند حکم را تعمیم و تخصیص زند.یعنی هر کجا این علت موجود شد حکم نیز موجود می شود . محل دعوا نیز در همین مطلب نهفته است. که آیا خصیصه فراموشی و نسیان برای زن ذاتی اوست و یا عرضی است یعنی معطوف به شرایط خاص تاریخی است که زن فقط به عنوان فردی تلقی شده است که بی خبر از امور بیرون از خانه و ازاطلاعات امور بیرونی منزل خود است. پاسخ به این پرسش کاشف از حکم حقیقی شهادت زن در عصر حاضر می باشد.

اگر دلیلی بر اثبات این مطلب که نسیان در زن ذاتی اوست اقامه شود ، در تمامی اعصار و قرون بعد از حکم این حکم تسری دارد. اما اگر دلیلی بر اثبات نسیان ذاتی زن در دست نبود این حکم برای سایر اعصار ثابت نیست و باید به قوانین عرفی

هماهنگ با فرهنگ زمانه رجوع کرد . اما روایاتی نیز در این باب نقل شده است که به علت وجود تعارض بین آنها بنا بر عمل به ضابطه از اعتبار ساقط می شود .و رجوع به عرف در نتیجه حاصل می شود.